



رؤیا ارزنده فر

دانشجوی کارشناسی ارشد

دانشگاه آزاد و امد علوم و تحقیقات

جمع امامت و خاتمیت

چکیده

سنگ بنای تشیع، امامت و حجیت قول و فعل امام است. حجیتی که از علم تام و منبعث از یقین و برگرفته از سخنان نبی و کتاب علی (ع) و استنباط از کتاب و سنت و الهامات الهی است. شیعیان در بالاترین سطح تفسیر خود از مقام پیامبر (ص) او را در مقام شارع و خاتم النبیین می‌نشانند و امامان شیعه را مفسران، بلکه راسخان در علم و صاحبان تأویل می‌دانند، نه شارعان و صاحبان شریعتی ناسخ شریعت خاتم النبیین و نه بر اساس آنچه روشنفکران غربی و دینی از آن استنباط کرده‌اند. کارکرد امام در مقام صاحب تأویل و تفسیری در باطن شریعت و حفظ و صیانت از دین پیامبر (ص) است که البته با مقام پیامبر (ص) به عنوان شارع فرق دارد. آنان حافظان و مستحفظان شریعتند؛ پس باید عالم به همه آنچه که بر پیامبر نازل شده، باشند؛ چنانچه امام صادق (ص) می‌فرماید: «علم به میراث می‌رسد و عالمی از دنیا نمی‌رود مگر آنکه کسی بعد از او می‌ماند که علم او را می‌داند».

کلید واژه‌ها: خاتمیت و امامت، سرچشمه علم، الهامات الهی، نسبت عقل و وحی، بلوغ عقلی.

مقدمه

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است و هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود امام نامیده می شود خواه در راه حق باشد یا در راه باطل. چنانکه در قرآن کریم، واژه «أئمة الکفر» درباره سران کفار به کار رفته است.

اما در اصطلاح علم کلام، امامت عبارتست از: ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی در همه امور دینی و دنیوی. و ذکر کلمه «دنیوی» برای تأکید بر وسعت قلمرو امامت است، و گرنه تدبیر امور دنیوی جامعه اسلامی، جزئی از دین است. از دیدگاه شیعه، چنین ریاستی هنگامی مشروع خواهد بود که از طرف خدای تعالی باشد و چنین کسی اصالتاً معصوم از خطا و گناه است و همه خصلت های پیامبر به جز نبوت و رسالت را داراست و سخنان او حجت است و فرمانهای او واجب الاطاعة می باشد.

واژه امامت از ریشه هایی سرچشمه می گیرد که در قرآن کریم در پنج معنی، استعمال شده و بیشتر به معنای جلودار و پناهگاه و پیشتاز و نمونه بارز و راه روشن و تراز آمده است. گاهی این پیشتازی و جلوداری، انسان ها را، به سوی هدف رهنمون نبوده و به بیراهه می کشاند، پیشوایان کفر نامیده می شوند و گاهی به سوی هدف راهبرند و پیشوایان اسلام خواهند بود.

امام صادق (ع) می فرماید:

امام در قرآن دو گونه است، گاهی خداوند می فرماید: و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا (انبیاء، ۷۳/۲۱) یعنی به امر خدا مردم را هدایت می کنند، نه به امر مردم؛ امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند. در بخش دیگری می فرماید: و جعلناهم أئمة یدعون إلى النار (قصص، ۴۱/۲۸) ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند؛ ف رمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب الله عمل می کنند.^۱

قرآن کریم مقام رفیع امامت گروه اول را که منصب الهی است (بقره/۱۲۴) در سه جهت بیان کرده است و همه اینها را در دو آیه (سجده/۲۴، انبیاء/۷۳) آورده است:

۱. وظیفه امام هدایت انسانها به سعادت است: یهدون بأمرنا.

کسی که نیازمند به هدایت است تا مهتدی نگردد، امام نخواهد بود. و کسی که به طور مستقیم از خدای سبحان فیض دریافت می کند، می تواند امام باشد. پس امام نه تنها معصوم است، بلکه محتاج غیر هم نیست. ارتباط مستقیمی که امامان معصوم با خدای سبحان دارند باعث شده است که آنها مهتدی به نفس و هادی دیگران باشند.

۲. شرط دست یابی به مقام امامت صبر و یقین است: **لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون**. انسانهای سالک صالح بر اثر صبر و یقین به مقام امامت می رسند. صبر، ملکه فاضله عقل عملی است و یقین، ملکه فاضله عقل نظری. کسی که در بعد علم و عمل کامل باشد، به مقام امامت می رسد. ۲

۳. امام واسطه فیض خداوند به انسانهاست چرا که با انجام دادن نیکیها و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و عبادت واسطه فیض می شوند. (انبیاء/۷۳)

گسترش معنای امامت، از آیه ۱۲۴ سوره بقره آشکار می گردد: پس از اینکه پیامبر بزرگ توحید، ابراهیم (ع) با پذیرش کلمات و انواع رنج ها و مصائب، به آخرین مرحله تکامل می رسد، به مقام امامت مفتخر می گردد: **انی جاعلک للناس إماماً**.

شمول امامت تا آن جایی پیش می رود که قرآن کریم می فرماید: «و اگر به هدایت ما و نبوت، که تخلف ناپذیر است، کافران ایمان نیاوردند، ما گروهی امامان را بر نبوت، موکل و مراقب قرار داده ایم که هرگز به نبوت، کافر نخواهند شد. (محمد/۳۸) و باز شمول و عمومیت امامت، زندگی معنوی نیست بلکه زندگی مادی را هم در بر می گیرد و بر سر حکومت و رهبری سیاسی و بر احکام و قوانین زندگی و ارشادهای معنوی، خیمه می زند. به گونه ای که قلمرو امام و میدان تاخت و تازش، تنها توسل به وی و یا گریه بر گورش نیست بلکه هر امام به حقی باید:

۱. زمامدار جامعه، ۲. بیان کننده احکام، ۳. مرشد معنوی باشد.

معنویتی که از زندگی مادی، جدا نیست مانند روحی شکست ناپذیر که کالبدی را به تلاش و ادار می کند. ۳

همچنین اسحاق و یعقوب را که در خانه نشسته اند به امامت برمی گزیند: **و جعلناهم ائمة (انبیاء، ۷۳/۲۱)** امامت در لسان قرآن کریم تنها به معنای اداره امور مسلمین نیست، البته یکی از شئون امام اداره امور جامعه است که نبی هم آن را دارد. ۴

مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی، دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریحی به روی بشر بسته شده است (احزاب/۴۰) و همچنین بر هیچ انسانی، وحیی که حامل تشریح حکمی و تعیین تکلیفی و تحلیل حرامی یا تحریم حلالی باشد فرو نخواهد آمد. هر فردی که مدعای نبوت از جانب خداوند باشد و احکام جدید و بی سابقه‌ای هم آورد، مغرض و فردی مشتبه است و از نظر مسلمانان منکر اصل ضروری می باشد. از طرف دیگر قرآن مجید از اكمال دین در قرآن خبر آورده (مائده/۳) و کمال دین در این است که کلیه مسائل مربوط به دین اعم از اصول و فروع بر پیامبر گرامی نازل شده و او نیز به گونه‌ای در اختیار امت قرار داده است.

جایگاه پیامبر اکرم (ص)

مدت کوتاه رسالت پیامبر (۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه) با وجود خفقان‌های محیط مکه و مشکل زایی یهود و جنگهای فراوان در مدینه، به پیامبر مجال تبیین تمام مسائل را نداد، ولی برای جبران این بخش، گروهی به امر الهی مأموریت یافتند که به تبیین آنچه پیامبر به توضیح آنها نایل نیامده است، پردازند. و این عدل قرآن و یکی از دو ثقل گرانها، عترت پیامبر است.

در زمان پیامبر و پس از او خطر مثلثی، کیان اسلام را تهدید می کرد. یک ضلع آن در غرب ایران بود و لذا خسرو پرویز از پیدایش چنین قدرتی سخت ناراحت شد و نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار و استاندار خود در یمن نوشت که این مرد مدعی نبوت را دستگیر کند و روانه دربار او نماید.

ضلع دیگر این مثلث، شمال شبه جزیره بود که دولت‌هایی در شام به صورت دست نشانده از جانب قیصر حکومت می کردند و تا پیامبر بود با این قدرت‌های موجود در شمال دو برخورد نظامی داشت، یکی در سال هفتم هجرت به نام جنگ موته و دیگر در سال نهم هجرت به نام جنگ تبوک بود. و به طور مسلم این دشمن زخمی در کمین اسلام بود که پس از پیامبر مدینه را هدف قرار دهد.

ضلع دیگر این مثلث ستون پنجمی بود در خود مدینه و اطراف آن و قسمتی از شورش‌ها و کار شکنی‌ها، مربوط به آنان بود و آنان در پی فرصت بودند که با دیگر هم

فکران خود بر اسلام بتازند.

آیا صحیح است که پیامبر با مشاهده این خطر مثلث که پیوسته اسلام را تهدید می کرد برای مسلمانان سر پرستی تعیین نکند و آنان را به همان حالت بگذارد و برود، به طور مسلم پیامبر نمی تواند این ناحیه از وضع مسلمانان را نادیده بگیرد و به آن اعتنا نکند. زیرا مقابله با دشمن در درجه نخست نیاز به یک سرپرست کاردان آگاهی دارد که سرپرستی او مورد اتفاق همگان باشد. و این کار جز با تعیین الهی امکان پذیر نیست و اگر از غیر این راه تعیین شود مسلماً موافق و مخالفی پیدا خواهد کرد که وحدت را از مسلمین برخواهد گرفت و آنان را در مقابل دشمن ناتوان خواهد ساخت.^۵

هیچ اندیشمندی باور نمی کند که پیامبر در آن موقعیت انقلابی حساس که سیستم فکری اسلام، بنیادهای جاهلیت را، از هم پاشانده بود، و با عرضه شدن ایدئولوژی علمی و عملی اسلامی، خسها و خاشاکهای خرافی، زدوده شده بودند و از هر سو، جامعه تازه پا و نو بنیاد اسلامی در معرض خطر امپراطوری روم، ایران و مصر و یا در معرض توطئه های دشمنان دیگر اسلام بود، جامعه را بدون سرپرست رها کند و فرد یا افرادی که ادراکشان از روح جهان بینی اسلامی، قویتر است، جایگزین خویش نکند. او بنیانگذار مکتب نوینی است و آگاه تر است که چه فردی، لیاقت دارد، جامعه را در روند پیشروی، زمامدار باشد؛ اضافه بر این که برای این رسالت از سوی خداوند، به وی وحی هم شده باشد. در یک چنین موقعیت های استثنائی، گفتار آن گروه ارتجاعی که می گویند: ما دارای ایدئولوژی هستیم! «کفانا کتاب الله» قرآن، مارا کفایت می کند، و یا در برابر صراحت پیامبر اسلام بر امامت علی (ع)، فریاد بزنند: (این پیامبر بیهوده سخن می راند)، از روی خواسته های درونی خود، می بافند و نمی توانند، با دوربینی که پیامبر اسلام داشت، آینده اسلام و جهان را مشاهده کنند. ولی این زمامدار لایق و آگاه به ایدئولوژی است که آن اصول را، در جامعه تحقق بخشد.^۶

ولی با این وجود، اشکالاتی در مورد اصل امامت و تطبیق آن با خاتمیت در کلام پیشینیان تاکنون به ما رسیده است و روشنفکرانی چون اقبال و عبدالکریم سروش نظرات یا انتقاداتی در مورد اصل خاتمیت آورده اند که گاه با اعتقادات شیعه و امامیون مطابقت ندارد. برخی نویسندگان معاصر (اقبال، دکتر شریعتی، عبد الکریم سروش) در تحلیل

خاتمیت بر آن رفته اند که وحی و پیامبران مربوط به دوران کودکی عقل بشر است، یعنی چون آدمیان نمی توانستند با تکیه بر عقل و اندیشه خود، مسیر سعادت را باز یابند و راه را از چاه باز یابند، نیازمند راهنمایی ها و هدایت های وحیانی بوده اند؛ اما در دوران خاتمیت، آدمیان به حدی از رشد عقلانی رسیده اند که در سایه عقل و دانش تجربی خویش می توانند با تأمل در منابع معرفت، اعم از منافع انفس و آفاقی، روی پای خود بایستند و مسیر زندگی خود را باز یابند. البته متون دینی نیز که حاصل وحی پیامبر اسلامند، می توانند بستری مناسب برای اجتهاد فراهم سازند. هوا خواهان این دیدگاه، هر چند به گمان خود قصد ندارند دین را از صفحه روزگار براندازند و عقل و تجربه را بر جایش بنشانند، بر این باورند که از مرحله ای از تاریخ، بشر به چنان رشدی رسیده است که دیگر نیازی نیست پیامبران دست او را بگیرند و پا به پا ببرند و در عصر خاتمیت وظیفه حفظ و حراست از دین بر عهده علم و عقل است. در حالی که چنین تحلیلی از خاتمیت، خواه ناخواه به ختم دیانت می انجامد.

از سخنان پیشوایان دینی به دست می آید که هر چند عقل، پیامبر درونی است، همواره نیازمند به نور افشانی پیامبران بیرونی است.^۷ پس هر اندازه عقل، راه کمال را بپیماید، هم چنان به هدایت های وحیانی نیازمند است. وانگهی چگونه می توان در تحلیل این آموزه اسلامی، آموزه های دیگر دین را نادیده گرفت و ولایت و امامان را ناقص خاتمیت دانست! در این مقاله از باب پاسخگویی به اشکالات آنان، مطالبی در مورد خاتمیت و انقطاع وحی و مرجعیت علمی پیشوایان معصوم و سرچشمه علوم آنان و تطابق بین عقل و وحی و تبیین بلوغ فکری و عوارض نامطلوب تخلف از اصل امامت خواهد آمد.

ناسازگاری مرجعیت علمی، اجتماعی و سیاسی امامان با خاتمیت

چگونه ممکن است که پس از پیامبر خاتم کسانانی درآیند و به اتکاء وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال تشریح و تعلیم و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشیند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟ پس خاتمیت چه چیزی را نفی و منع می کند؛ و به حکم خاتمیت، وجود و وقوع چه امری ناممکن می شود؟

در اینجا با توجه به آیات و روایات و دلایل عقلی و نقلی می توان به این مسائل پاسخ داد .
 ۱ . آیات : رسالت شخص رسول الله (ص)، در رساندن پیامهای الهی به مردم و آموزش آنان به آنچه را که به صورت کتابی برای آنان فرستاده شده، بود . و لقد جئناهم بكتاب فصلناه علی هدی و رحمة لقوم یؤمنون . و هر کتاب علمی ، به معلمی آگاه به رموز علمی آمده در آن کتاب ، نیاز دارد ، اما در این اشکال ، خاتمیت به عنوان قطع برنامه پیاده شدن نظام تشریح ، پنداشته شده است ! نظامی که جاودانه است و باید در تمامی زمانها پاسخگوی نیاز بشر باشد ، که لازمه اش داشتن برنامه هایی است که بدون اشکال و اشتباه پاسخگوی نیاز مردم باشند .

- بر اساس فرمان خداوند : **أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم** ، هر خصیصه و ویژگی در شخص پیامبر (ص) ، که واجب الاطاعة بودن او را موجب شده است ، عیناً اولوالامرها واجد آند ، چون واجب الاطاعة گردیده اند . از مهمترین ویژگی ها : دانایی ، عصمت و ولایت است .

- نص دیگر بر امامت علی (ع) آیه ولایت (مائده/ ۵۵) است که بنا بر شأن نزول آیه ، علی (ع) خطاب آیه است .^۸

- بر اساس آیه ۱۲۴ سوره بقره و درخواست ابراهیم و اجابت دعای او توسط خداوند و قرار ندادن عهدش بر ظالمین می توان گفت که در میان اهل بیت پیامبر (ص) ، فقط علی (ع) مستحق این درجه است چرا که مصداق قرآنی «ظلم» شامل شرک به خدا (لقمان/ ۱۳) ، ظلم به دیگری (شوری/ ۴۲) و ظلم به خود (فاطر/ ۳۲) می باشد و علی (ع) اولین ایمان آورنده به اسلام است که هرگز برای خداوند شریک قرار نداده است و بت پرستیده است ولی دیگر مدعیان خلافت و امامت سابقه ی کفر و شرک دارند ، پس ظالمند .

- یکی دیگر از نصوص ، آیه مبارکه : **و أنذر عشیرتک الاقربین** (شعرا، ۲۶/۲۱۴) است که در آنجا پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود : **«أنت أخی و وصی و خلیفتنی من بعدی و قاضی دینی»** این حدیث معروف به حدیث «بدء الدعوة» است که از جهت سند حتی از طریق افراد موثق اهل سنت هم نقل شده است .^۹ و پیامبر (ص) هم در خانه ابوطالب ، این فرمان را اجابت کرد و از این زمان یعنی هم زمان با تاریخ بعثت ، تشیع و امامت پایه گذاری شد .

۲ . روایات : با دقت و تدبر در حدیث مورد قبول همه مسلمین ، به نام حدیث منزلت

از رسول الله (ص): «یا علی! أنت منی بمنزلة هرون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی؛ ای علی! موقعیت و مقام تو نسبت به من، همچو موقعیت و مقام هارون است به موسی؛ با این تفاوت که پس از من دیگر پیامبری نیست» و با تدبر در شأن و مقام هارون نسبت به موسی (ع)، شراکت علی (ع)، با رسول الله (ص)، در ابلاغ رسالات الهی به مردم و در تزکیه و تعلیم علوم قرآنی به آنان، امری است کاملاً مشهود. نسبت امام علی (ع) و پیامبر اکرم شش مقام و مرتبه است. آن شش مرتبه و مقام از این قرار است: ۱۰

۱. خلافت و جانشینی رسول خدا؛

۲. برادری با رسول خدا؛

۳. وزارت و شراکت در کار رسول خدا (شراکت در امر تبلیغ دین)؛

۴. اختصاص حق سکونت در مسجد با رسول خدا؛

۵. مظلوم شدن و مغضوب در زمان غیبت رسول خدا؛

۶. قرین بودن با رسول خدا در سلام و صلوات.

وقتی این حدیث، نبوت را استثنا می کند، گویی می خواهد بگوید در جمیع شئون (البته شئون اجتماعی نه شئون طبیعی که هارون برادر طبیعی موسی بود، تو هم برادر طبیعی من هستی) این نسبت برقرار است. ۱۱

- لازمه شراکت در امر رسالت و ابلاغ آن، دانائی شریک نبی به موضوع رسالت است، دانائی همچون دانائی خود نبی؛ و گرنه از شریک نبی در امر ابلاغ رسالات، کاری ساخته نخواهد بود.

در بحارالانوار چهار صفت نسبی و چهار صفت نفسی برای امام مشخص کرده است که چهار صفت نسبی این است که از معروفترین قبیله ها و جنسها و نسبهها و خانوادهها است و از نظر وجود خودش هم عالمترین، سخاوتمندترین، شجاعترین و عفیفتترین (معصومترین) مردم باشد که هیچ دوره و زمانی به خود ندیده است. ۱۲ و ما می دانیم تمامی امامانمان در عصر خود معروفترین فرد از نظر این ویژگیها بوده اند و هستند و همه چه مسلمان و چه غیر مسلمان به این مسأله معترفند. ۱۳

- از حدیث ابوت «یا علی! أنا و انت أبوا هذه الامة؛ ای علی من و تو پدران این امتیم» بر می آید که رسول خدا فرموده است که حق علی بر این امت مانند حق پدر است بر

فرزند و می دانیم که حق پدر بر فرزند حق ولایت است. پدر طبق حدودی که صاحب شریعت بیان فرموده بر فرزندش همه گونه ولایت دارد. ۱۴

- در حدیث غدیر پیامبر مسأله عامت علی (ع) را تصریح کرده است و می فرماید: «الست أولى بکم من انفسکم» (اشاره به آیه قرآن است که النبی أولى بالمؤمنین من انفسهم) (احزاب، ۶/۳۳) آیا من حق تسلط و ولایتم بر شما از خودتان بیشتر نیست؟ همه گفتند: بلی یا رسول الله. حضرت فرمود: «من كنت مولا فهدا علی مولا» معلوم است که می خواهد همان اولویت خودش بر نفوس را برای علی (ع) تصویب کند. ۱۵

- اگر واقعاً کتاب خدا و سنت پیامبر مرجع است، ما در سنت متواتر پیامبر، عترت را در کنار قرآن می بینیم: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». و پیامبر گرامی عترت خود را به سفینه نوح تشبیه می کند و می فرماید: «مثل أهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق». پس حجیت اقوال امامان در سنت پیامبر (ص) تضمین شده است. اکنون سؤال می شود که اگر محدوده دانش و بینش هر یک از اهل بیت پیامبر بسان یک فرد صحابی بود، پس چرا پیامبر خاتم برای آنان چنین مزیتی قائل می شود. گاهی آنها را عدل قرآن و همتای او می شمرد و گاهی آنها را کشتی نجات می داند. این نوع امتیازها حاکی از آن است که آنان دارای علمومی بودند که دیگران از آن بی بهره بودند و در پرتو این آگاهی ها، بسیاری از احکام اسلام را که قبلاً تشریح شده بازگو می کردند، نه این که حکم جدیدی را انشاء می نمودند.

۳. عقلی و کلامی: امام یعنی کارشناس امر دین، کارشناسی حقیقی که به گمان و اشتباه نیفتد و خطا برایش رخ ندهد. پیامبر اکرم (ص) اسلام را برای مردم آورده است. باید لا اقل برای مدتی کارشناسانی الهی در میان مردم باشند که اسلام را به خوبی به مردم بشناسانند. چنین شخصی را پیامبر اکرم (ص) برای مردم تعیین کرده است. علمای شیعه این مطلب را با تعبیر «لطف الهی» بیان کرده اند؛ و مقصود این است که این مسأله برای هدایت بشر مفید است چون راه بشر به سوی او بسته است، لطف الهی ایجاب می کند که از آن سو عنایتی بشود، همان طور که در مورد نبوت می گویند؛ و این دلیل عقلی شیعه در باب امامت است. ۱۶

- شکل کلامی قضیه تنصیص نیز این است که از خدا شروع می کنند و می گویند

امامت لطفی است از جانب خدا. چون لطف است پس باید وجود داشته باشد و چون چنین لطفی بدون عصمت ممکن نیست، پس امام باید معصوم باشد و به همین دلیل باید منصوص باشد زیرا این امر (عصمت) موضوعی نیست که تشخیصش با مردم باشد. ۱۷

برداشت خود پیامبر از مسأله امامت برداشت تنصیصی بود نه انتخابی، زیرا وقتی یکی از سران قبایل ایمان خود را مشروط بر این کرد که پس از وی رهبری به او واگذار شود حضرت در پاسخ او فرمود: «الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ»؛ کار در دست خداست او هر کس را صلاح ببیند، بر می‌گزیند. ۱۸

سرچشمه علوم امامان معصوم(ع)

تعارضی که میان ختم نبوت و مرجعیت علمی امامان معصوم تصور شده حاکی از آن است که مصادر علوم آنان در نظر گرفته نشده است، اینک در این مورد به منابع علوم ایشان اشاره می‌نمایم. و با بیان این قسمت خواهید دید که کوچکترین، تعارضی میان «خاتمیت» و مرجعیت علمی امامان معصوم وجود ندارد.

الف) نقل از رسول خدا(ص)

پیشوایان معصوم(ع) احادیث را (بدون واسطه، یا از طریق پدران بزرگوارشان) از رسول خدا اخذ کرده و برای دیگران نقل می‌کنند. این نوع روایات، که هر امامی آن را از امام پیشین... تا برسد به رسول خدا(ص) نقل کرده است در احادیث شیعه فراوان است، و اگر این گونه احادیث اهل بیت(ع) که سنداً، متصل و منتهی به رسول خدا(ص) می‌باشد یکجا جمع شود مُسند بزرگی را تشکیل می‌دهد که خود می‌تواند گنجینه عظیمی برای محدثان و فقیهان مسلمان باشد زیرا روایاتی با چنین سند استوار، در جهان حدیث نظیر ندارد.

به یک نمونه از این احایث اشاره می‌کنیم:

حدیثی، حدیث ابی و حدیث ابی، حدیث جدی و حدیث جدی، حدیث علی، حدیث علی بن ابی طالب و حدیث علی حدیث رسول الله و حدیث رسول الله قول الله عزوجل ۱۹؛ حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدّم و حدیث جدّم، حدیث علی بن ابی طالب و حدیث او، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، کلام خدای عزوجل است.

ب) نقل از کتاب علی(ع)

امیر مؤمنان(ع) در تمام دوران بعثت پیامبر اکرم(ص) با ایشان همراه بود، و بدین جهت توفیق یافت که احادیث بسیاری از رسول خدا را در کتابی گرد آورد (در حقیقت، پیامبر(ص) املا می کرد و علی(ع) می نوشت). خصوصیات این کتاب، که پس از شهادت امام در خانواده او باقی ماند، در احادیث ائمه اهل بیت بیان شده است. امام صادق(ع) می فرماید: طول این کتاب هفتاد ذراع بوده، و به املائی رسول خدا و خط علی ابن ابی طالب نگارش یافته و آنچه مردم به آن نیازمندند در آن بیان شده است. ۲۰

گفتنی است که این کتاب پیوسته در خاندان علی(ع) دست به دست می گشت و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) کراراً از آن حدیث نقل کرده و خود کتاب را نیز به یاران خویش ارائه می فرمود. ۲۱

ج) استنباط از کتاب و سنت

امامان معصوم قسمتی از احکام الهی را که بر پیامبر گرامی نازل شده از کتاب خدا و سنت های موجود استنباط می کردند. استنباطی که دیگران را یارای آن نبوده است. امام باقر(ع) می فرماید:

خداوند منان چیزی را ترک نکرده که امت اسلامی به آن نیازمندند مگر این که آن را در کتاب خود فرو فرستاده و برای رسول خود بیان کرده است. ۲۲

امام صادق(ع) نیز می فرماید:

لا من شیء إلا وفیه کتاب و سنه؛ هیچ رخدادی نیست مگر آن که قانون آن در کتاب و سنت پیامبر بیان شده است. ۲۳

بنابراین امامان معصوم در حوزه معارف و احکام، نوآورانی نبوده اند که ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد، بلکه استخراج کنندگان احکام الهی از کتاب و سنت بوده اند که دیگران را یارای چنین فهم و دقتی نیست.

د) الهامات الهی

علوم ائمه اهل بیت(ع) سرچشمه دیگری دارد که می توان از آن با عنوان «الهام» یاد کرد. الهام اختصاص به پیامبران نداشته و در طول تاریخ گروهی از شخصیت های والای الهی از آن بهره مند بوده اند. قرآن از افرادی خبر می دهد که با اینکه پیامبر نبودند، اسراری از

جهان غیب بر آنها الهام می شد. چنانکه درباره مصاحب موسی (ع) [خضر (ع)] که چند صباچی او را آموزش داد. «او مورد رحمت خاص ما قرار داشته و از خزانه علم خویش به وی دانشی ویژه عطا کرده بودیم». (کهف/۶۵)

نیز درباره یکی از کارگزاران سلیمان (آصف بن برخیا) یادآور می شود: «آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود چنین گفت...» (نمل/۴۰)

این افراد علم خود را از طریق عادی نیاموخته بلکه به تعبیر قرآن دارای «علم لدنی» بوده اند: **عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلِمًا**. بنابراین، نبی نبودن، مانع از آن نیست که برخی از انسانهای والا مورد خطاب الهام الهی قرار گیرند. در احادیث اسلامی که فریقین نقل کرده اند این گونه افراد را «محدث» می گویند، یعنی کسانی که بدون اینکه پیامبر باشند فرشتگان با آنها سخن می گویند.

بخاری در صحیح خود از پیامبر نقل می کند که فرمود:

لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ؛ قَبْلَ از شما در بنی اسرائیل کسانی بودند که (فرشتگان) با آنها سخن می گفتند، بدون اینکه پیامبر باشند. ۲۴

براین اساس، ائمه اهل بیت (ع) نیز که مرجع امت در تبیین معارف الهی و احکام دینی می باشند، برخی از سوالات را که پاسخ آن در احادیث مروی از پیامبر (ص) یا کتاب علی (ع) وجود نداشت از طریق الهام و آموزش غیبی پاسخ می دادند.

از این بیان می توان نتیجه گرفت که کسانی که چنین اشکالی را مطرح می نمایند بین وحی تشریحی و الهامات الهی فرقی نگذاشته و تصور می کنند که به هر فردی که به او الهام شد او نبی خواهد بود. حال آن که «محدث بودن» یکی از مقامات انسان های والا است که در عین حال که فرشتگان با او سخن می گویند، ولی نبی نخواهند بود؛ و این تقریباً از مسلمات اسلام است که غیر پیامبران هم می توانند محدث باشند. ۲۵

ویژگی های پیامبران اولوالعزم: انبیا دارای ویژگی های چهار گانه هستند:

الف) دانش آنان بدون واسطه از جانب خداست.

ب) آنان در گفتار و رفتار، معصوم از گناه و خطا می باشند.

ج) سخنان آنان برای دیگران حجت می باشد.

د) منصب نبوت و صاحب شریعت می باشند .

ولی امامان فاقد ویژگی چهارم اند یعنی نه منصب نبوت دارند و نه صاحب شریعت . آنها بر اثر عنایات الهی بازگو کنندگان شریعت می باشند .

درباره ویژگی اول یعنی علم لدنی می توان گفت : چه بسا بر قلب نورانی انسان های وارسته ، حقایقی از عالم بالا الهام می شود و دریافت خود را اکتسابی نمی دانند ولی هرگز پیامبر نمی باشد . و نمونه های آن گذشت .

درباره ویژگی دوم که عصمت است یادآور می شویم که عصمت از ویژگی انحصاری نبوت نیست . مریم عذرا به حکم آیه قرآن پیراسته از گناه بود ولی هرگز نبیّه نبوده است . (آل

عمران/۴۲)

امام رضاع^۱ در باب عصمت می فرماید :

امام ، معصوم و مؤید و موفق و مورد تسدید الهی است که از خطاها و لغزش ها و

انحراف در امان می ماند .^{۲۶}

درباره ویژگی سوم می توان گفت که حجیت سخن ، ملازم با نبوت نیست به گواه آن که حکم خرد بر همگان حجت است ولی خرد ، نبی نیست و نیز فتوای فقیهان بر دیگران حجّت می باشد ولی هیچ فقیهی نبی نیست .

خلاصه آنکه این ویژگی ها (به جز ویژگی چهارم) چه تک تک و چه جمعی از علائم انحصاری پیامبران نیست ، و این ویژگی چهارم به هیچ وجه در امامان نیست و کسی ادعای آن را ندارد .

نسبت عقل و وحی

به نظر می رسد با دقت بیشتر در فلسفه خود نبوت و نسبت میان عقل و وحی می توان به سازگاری خاتمیت با امامت پی برد . دو نوع نگرش در خصوص نسبت عقل و وحی وجود دارد . یک نگرش ، که مبنای طرح اشکال فوق است ، نسبت عقل و وحی را نسبت دو امر جانشین همدیگر می بینند ، دو امری که فی حد نفسه با هم متعارضند ؛ لذا یک دوره ، دوره حکومت وحی است نه عقل ؛ اما کم کم عقل رشد می کند و به حدی می رسد که به دوره حکومت وحی پایان می دهد . بر این مبنا ، خاتمیت اعلام پایان وحی است و امامت چون

نوعی تداوم حکومت وحی است، نمی تواند مورد پذیرش واقع شود. اما نگرش دوم، نسبت عقل و وحی را نسبت دو امر لازم و ملزوم می بیند، که نه تنها معارض همدیگر نیستند، بلکه مؤید و مکمل همدیگرند. در این نگاه - که عمده نصوص دینی با آن سازگارند - عقل حجت درونی است و وحی حجت بیرونی؛ و اساساً دینداری کار انسان عاقل و متفکر است؛ مخاطب اصلی وحی، عقل است و فقط کسانی که اهل تقلید و تبعیت کورکورانه از آباء و اجداد (بقره/۲۴۲) یا بزرگان (احزاب/۶۷) یا سنتهای جاهلانه (زخرف/۲۳) هستند، زیر بار پذیرش حقایقی که وحی بر گوش عقل آنان (ملک/۱۰) عرضه می کند، نمی روند.

در نگاه اول در دوره حکومت پیش از عقل، چون انسانها نمی فهمند نیازمند قیمی به نام پیامبر هستند؛ اما چون عقلشان کامل شد و توانستند خودشان مطالب را بفهمند دیگر نیازی به قیم ندارند و ختم نبوت، دوره پایان ولایت اشخاص است. اما در نگاه دوم، در تمامی اعصار حتی در زمان پیامبران گذشته، عاقلان بودند که سخن پیامبران را می شنیدند و پیامبران هم خودشان برهان و استدلال ارائه می کردند (قصص/۳۲) و هم در مقابل مخالفینشان طلب برهان و استدلال می کردند (بقره/۱۱۱) و البته براساس این نگاه باید تبیینی از ختم نبوت ارائه داد.

در تعبیر فوق انسان باید راهکار رایاموزد تا بتواند طی مسیر کند؛ پس پیامبر، معلم است نه تحکم کننده؛ و اگر اثبات عصمت نبی می شود و اگر پیامبر حق تشریح دارد اصلاً بدین معنا نیست که دوره نبوت، دوره تحکم کردن است بلکه باز عقل است که اصل عصمت را در خصوص نبی اثبات می کند؛ چرا که این راهکار باید به صورت دقیق و بی کم و کاست در اختیار انسان قرار گیرد. از آنجا که نه فقط فرد بلکه جامعه انسانی نیز مراتب درک را به تدریج طی می کند، درس ها و به ناچار معلم ها نیز به تدریج عوض می شوند (به تعبیر استاد مطهری مانند دانش آموزی که از کلاس اول دبستان شروع می کند و سال به سال بالا می رود).^{۲۷} که بلوغ عقل به مرحله ای می رسد که می تواند کل برنامه هدایتی خود را یک جا تحویل بگیرد؛ و این دوره، دوره ختم نبوت است؛ اما همین سخن ساده که اجمالاً مورد قبول دکتر سروش و اقبال است نیاز به تعبیر دقیق دارد. یک بار تعبیر ما از بلوغ عقل بشر این است که به مرحله ای می رسد که برای طی مسیر کمال دیگر نیازمند هدایت نیست و همه چیز را خودش تشخیص می دهد. این همان معنایی است که

دکتر سروش در باب ختم نبوت در آثار مختلف خود ارائه داده و همان نظریه اقبال است که به تعبیر شهید مطهری، نه ختم نبوت، بلکه ختم دیانت است. طبق استدلالات فوق، این سخن مردود است؛ زیرا هنوز مسأله و معضل اول (راهی برای رسیدن به مقصد نامحدود در زمان محدود) بر جای خود باقی است و عقل عادی خود هیچگاه نمی تواند این مسئله را حل می کند. بر اساس این دلیل وحی و برنامه خاص الهی تا ابد مورد نیاز است. و بلوغ عقل بشر این است که بشر می تواند برنامه هدایت را یکجا تحویل بگیرد و دیگر نیازمند وحی جدید نیست نه اینکه اصلاً نیازمند محتوایی که از طریق وحی به او می رسد نیست. عدم نیاز به تجدید وحی غیر از عدم نیاز به اصل وحی است. ۲۸

معنای بلوغ فکری و عقلی

اگر خوب دقت کنیم معیاری برای بلوغ عقل بشر هست که اگر آن معیار درست فهمیده شود معلوم می شود که امامت نه تنها مخالف بلوغ عقل بشر نیست بلکه اساساً لازمه آن است. برای اینکه این معیار معلوم شود بار دیگر به عصر تجدید نبوت برمی گردیم. در تاریخ دو گونه پیامبر داشته ایم، پیامبران تشریحی و پیامبران تبلیغی. گروه اول شریعت جدید می آوردند و عمده کارشان ناشی از تحول در مقتضیات زمان از طرفی، و عدم بلوغ بشر برای گرفتن برنامه کامل از طرف دیگر بود؛ و گروه دوم آن برنامه را تا زمانی که تاریخ مصرفش نگذشته بود با کمک وحی بر مسایل روز تطبیق می دادند و همچنین غلط بودن تحریفاتی که در اصل برنامه (متون مقدس) رخ می داد نشان داده و نسخه اصل را ارائه می کردند. اگر خوب دقت کنیم می بینیم عدم بلوغ عقلی بشر در دو مورد بوده است و زمانی که هر دو مورد منتفی شود منطقاً امکان ارائه برنامه کامل و قطع شدن وحی جدید معنی دار می شود. مورد اول تحریف در کتب آسمانی است که علت اصلی آن انحصار سواد متون مقدس (و بلکه انحصار سواد) در دست عده خاصی از جامعه (احبار و رهبان) است که آنها به مصالح خودشان در متون دست می بردند و عموم مردم هم بی خبر می ماندند. در دوره خاتمیت سوادآموزی و آموختن و حفظ کردن متن مقدس چنان گسترش می یابد که دیگر امکان هرگونه تحریف عملاً منتفی می گردد.

مورد دوم ختم نبوت وظیفه انطباق برنامه کلی بر حوادث زمانه بر دوش علما افتاد. اما

وقتی علما اختلاف می کنند چه باید کرد؟ اگر قرار باشد باز کسی (ولو به اسم امام) از طریق وحی انطباق های صحیح را بیاموزد که همان نبی تبلیغی است. جواب همان معنای بلوغ عقل بشری است که در دوره ختم نبوت انسان یا انسان هایی پیدا شدند که بتوانند کل محتوای وحی را از پیامبر (نه هر بار از طریق فرشتگان) با عقل خود دریافت کنند و برای انطباق هر حادثه جدید بر برنامه کلی نیازمند وحی جدید نباشند و اینها همان امامان هستند. نکته فوق العاده مهم در خصوص امامان این است که علم آنها به قرآن، مقدم است بر علم غیب آنها، و نه برعکس؛ در حالی که انبیای تبلیغی از طریق وحی (علم غیب جدید) به علم درست کتاب مقدس خود می رسیدند، امامان کسانی هستند که عقل و درکشان بقدری تکامل پیدا کرده است که بتوانند تمام معارف وحی را از پیامبر زمان خود بگیرند و با علمی که به این کتاب پیدا کرده اند به علم غیب برسند. پیامبر تبلیغی سخن خود را به فرشته وحی مستند می کند اما امام سخن خود را به پیامبر و قرآن مستند می کند و البته در این استنادش معصوم است.

توجه شود عقل در اینجا به معنای استدلال نیست بلکه مطلق فهم است. حضرت علی (ع)، از باب نمونه، به حدی از توان فهم رسیده بود که پیامبر در گوش او ظرف چند دقیقه هزار باب علم باز کند که از هر باب هزار باب دیگر باز شود. مخصوصاً به تعبیر باز شدن باب علم در این حدیث معروف باید توجه کرد. نگفت پیامبر یک سلسله اطلاعات (داده) به من داد، بلکه گفت باب علم باز کرد و برای همین است که حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» حدیث بسیار عمیقی در باب چگونگی جمع بین خاتمیت و امامت است. ۲۹ پاسخ دقیق تر عقلی اینست که چون دوره، دوره بلوغ عقل بشر برای فهم معارف است، فهم معارف به ائمه (ع) منحصر نمی شود. در واقع یکی از کارهای اصلی ائمه (ع) از آن جهت که امامند کمک به مردم برای رسیدن به این بلوغ فکری و عقلی است، یعنی پرورش مجتهدین. چنانکه گفتیم طبیعی است که عده ای شروع به فهم معارف دین کنند (همانطور که در امتهای گذشته هم غیر از انبیای تبلیغی، احبار و رهبانان نیز بوده اند) و کار اصلی ائمه (ع) در دوره پس از نبوت این نیست که تک تک احکام دین را از دل متون مقدس استخراج کنند، بلکه کار اصلی شان اینست که روش های فهم متون مقدس را آموزش دهند یا تصحیح کنند. یعنی باید دوره ای پیش آید که مجتهدین فراوانی پیدا شوند و شروع به فهم کنند و بقیه مردم همچون زمان انبیای گذشته با تعدد اقوال مواجه می شوند

و البته باید سراغ معصومی روند و معصوم روشهای درست را از غلط تفکیک کند که مثلاً حسن و قبح شرعی غلط است، قیاس غلط است، استحسان غلط است ولی مثلاً تفسیر قرآن با قرآن درست است و بر این اساس مرز فهم درست از نادرست را نشان دهد.

برای همین، احادیث متعددی به این مضمون روایت شده که «الامام کالکعبه یوتی ولایاتی» یعنی امام از آن جهت که امام است غیر از عالم دین است. علمای دین وظیفه تبلیغ و حتی رفتن به سراغ مردم را دارند، اما امام از حیث امام بودنش این وظیفه را ندارد. بلکه علما وظیفه دارند برای فهم درست دین مرتب به سراغ امام بروند و روش های خود را تصحیح کنند. با این بیان معلوم می شود دوره حضور امام در جامعه برای حل مشکلات فهم دین می تواند یک دوره محدود باشد، یعنی در حدی که روشهای صحیح فهم دین آموزش داده شود و اجمالاً روش های نادرست مورد نقد ائمه (ع) واقع گردد. مع الأسف روشنفکران دینی در توجیه فلسفه ختم نبوت سخت دچار اشتباه شدند و خاتمیت را با بلوغ و آزادی عقل گره زدند. البته آبشخور و خاستگاه اصل این تفکر در اندیشه های اقبال بوده است. او معتقد است که دوره بلوغ یعنی دوره ای که «خرد استقرایی» پا به عرصه زندگی بشر می گذارد و با آمدن عقل جایی برای نیروی غریزه و هدایت های غریزی باقی نمی ماند و خاتمیت یعنی کوتاه شدن دست هدایت های آسمانی و چنگ زدن به دامن هدایت ها و راهنمایی های «خرد استقرایی».^{۳۰}

دکتر علی شریعتی نیز تحت تأثیر نظر اقبال می گوید: «خاتمیت می خواهد بگوید ... که از این پس انسان بر اساس این طرز تربیتش قادر است بدون وحی و بدون نبوت جدیدی خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنابراین دیگر ختم نبوت است خودتان راه بیفتید. از این پس عقل جای وحی را می گیرد...»^{۳۱}

و بر خلاف نظر آنان، بلوغ عقلی بشر که عامل ختم نبوت بود در گروی سه امر است:

۱. وجود انسان یا انسان هایی که بتوانند کل معارف برنامه وحی را یکجا از پیامبر (نه از طریق وحی به خودشان) دریافت کنند و این فهم را به دیگران آموزش دهند.

۲. وجود انسان یا انسان هایی که با آموزش تحت نظر این معلمان کم کم توان تفسیر و انطباق وحی بر مسائل جزئی را پیدا کنند.

۳. بقای اصل کتاب آسمانی بدون تحریف.

عواقب نامطلوب تخلف از اصل امامت

الف: سقوط ولایت اصیل اسلامی و واژگون شدن نظام حکومتی اسلام:

چندان که رفته رفته به صورت استبداد شوم موروثی در آمد و به نام اسلام، شرک و خود کامگی و اشرافیت امپراطوران روم و شاهنشاهان ساسانی در پوششی نو احیا شد و بار دیگر خفقان و ظلم و زور پا گرفت و از رشد همه جانبه انسانها و آزاد اندیشی و تقسیم عادلانه ثروت و تصدّی شایستگان برای اداره شئون جامعه اسلامی، جلوگیری به عمل آمد.

فاطمه زهرا(س) دختر گرامی پیامبر اسلام(ص) در آخرین سخنان عمومی خود که با حضور بانوان مهاجر و انصار بیان کرد، چنین فرمود:

... نمی دانم، کدام خصلت علی(ع) را ناپسند دانستند که دست از او برداشتند. به خدا سوگند، شمشیر تیز و گام های استوار و سخت گیری های او را در اجرای احکام الهی دوست نمی داشتند... اما قسم به خدا که در این کار زیان کردند. مردم در حکومت علی(ع) ستم و رنجی نمی دیدند و وی آن ها را به سرچشمه عدالت و دانش وارد می کرد و سیراب می ساخت... کاری که کردند همانند شتر آبستنی است، پس منتظر باشید تا بزاید، آن گاه به جای شیر، کاسه ی پر از خون و سم کشنده خواهید دوشید. آن جاست که تبهکاران زیان می کنند و آیندگان اثر بنیاد شوم گذشتگان را می یابند. مطمئن باشید که در فتنه و فساد، غرق خواهید شد. به شما هشدار می دهم که به شمشیر تیز، آشوب دائم و همگانی و استبداد ستمکاران دچار می شوید که غنائم و اموال شما را به یغما برند و افراد شما را همچون گندم رسیده درو کنند....

ب: از بین رفتن مرجعیت علمی اهل بیت نسبت به همه مسلمانان:

آنان که ترجمان وحی و روشنگران معارف اسلام بودند بر کنار شدند، در صورتی که آثاری که اصحاب پیامبر اکرم(ص)، از آن حضرت به یاد داشتند، محدود بود. خلفا هم تا مدتی به ضبط و کتابت حدیث اهتمام نمی ورزیدند و حتی از آن جلوگیری می کردند. بعلاوه، حوزه نفوذ اسلامی توسعه می یافت و نیازهای جامعه و بحث ها و مسائل فکری و اجتماعی فزونی می گرفت. در این شرایط، به وجود چشمه های جوشان و مورد اعتماد آگاهی بر وحی و تفسیر آن در بین مردم که همپای شخص پیامبر اکرم(ص) و متناسب با

گسترش جهان اسلام بتوانند معارف وسیعی در اختیار مردم بگذارند نیاز مبرمی احساس می شد، به ویژه که این سرچشمه های علم و معرفت، بایستی از اشتباه و غرض ورزی و در خدمت قدرت های باطل در آمدن، مصون می بودند.

اما متأسفانه اجتماع عمومی اسلامی با داشتن چنین منابع سرشار معرفت، از استفاده از آنان محروم ماند و در مقابل، حکمرانان باطل برای پیشبرد مطامع و اغراض خود، برخی عالم نمایان را به خدمت خویش در آوردند و با صرف مبالغی هنگفت از بیت المال مسلمین، از ایشان خواستند روایاتی به نفع آنها و در راه هدف هایشان و علیه رقیبان جعل کنند و اشاعه دهند، و این دروغ پردازی در زمان حکومت بنی امیه شایع بود.^{۳۲}

نتیجه

۱. پیشوایان معصوم از کتاب علی (ع) و نقل از رسول خدا و با استناد از کتاب و سنت و الهام غیبی احکام فراوانی را در اختیار مردم می نهادند و آنچه می گفتند تبیین احکام تشریح شده بود نه تشریح احکام جدید. اگر از جانب خدا یک رشته احکامی به آنها الهام می شد، مقصود، تبیین احکامی بود که بر قلب پیامبر نازل شده ولی شرایط امکان بیان آنها را پیدا نکرده بود.

۲. بین انشاء احکام و اخبار از احکامی که بر رسول خدا نازل شده فرق است. انشاء احکام جدید ناقص خاتمیت است ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده است تأیید خاتمیت و نشانه آن است. شگفت این جاست که افرادی الهام به مادر موسی را یا سخن گفتن فرشتگان با مریم و یا همسر ابراهیم را که همگی در قرآن آمده است می پذیرند، اما سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم و در جریان گذاشتن آنها نسبت به احکامی که قبلاً تشریح شده است دچار تردید و اعتراض می شوند. (آل عمران/۴۲، قصص/۷) و در اصطلاح حدیث ما، اینها را مُحدَث می گویند، یعنی با اینها سخن گفته می شود.

۳. وجود امام نه تنها منافی ختم نبوت نیست بلکه لازمه آن است و شاید علت اصرار پیامبر اکرم (ص) در حدیث معروف ثقلین که: قرآن و امامت دو ثقل جدایی ناپذیرند، این باشد که فهم این برنامه نیازمند معلمانی است که این برنامه را به نحو کاملاً صحیح (= با عصمت) فهم کرده و به ما آموزش دهند و البته بعد از آموزش آنها، ما هم توان فهم برنامه

را پیدا می‌کنیم .

۴. دینداری کار انسان عاقل و متفکر است و عقل به انسان حکم می‌کند که در این مقصد بینهایت باید معلمی معصوم داشت که در این راه نامحدود به او کمک کند پس نیاز به امامت پس از خاتمیت امری لازم به نظر می‌رسد .

۵. روایات صریحی که از پیامبر در مورد زعیم و رهبر جامعه اسلامی بعد از خودش آمده است می‌رساند که شایسته‌ترین فرد علی(ع) و به تبع آن امامان معصوم هستند که با دلایل عقلی و نقلی بسیار اثبات شده است .

۶. از عواقب سوء نپذیرفتن اصل امامت در جامعه اسلامی امروز ما، از بین رفتن عدالت، غرق شدن در فتنه‌ها و فسادها، یغمای اموال و از بین رفتن مرجعیت علمی معصومین(ع) است که صدمات غیر قابل جبرانی به پیکره اسلام زده است .

۷. مکتب و رهبری از هم جدا نیست، مکتب بدون رهبر شایسته، درست شناخته نمی‌شود و ضامن اجرایی ندارد و افراد ناشایست به نام خلیفه و رهبر از مکتب سواستفاده می‌کنند . در پایان، سخن امام رضا(ع) را به عنوان خاتمه می‌آوریم که فرمودند :

امامت همان مقام و منزلت پیامبران است که به امامان داده شده است... امامت، خلافت الهی و جانشینی از رسول خداست . امامت موجب نظم و نظام امور مسلمان‌ها است . امامت موجب عزت مسلمان‌ها و صلاح دنیای آنهاست، امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کند، حدود الهی را برپا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و مردم را به سوی خدا دعوت می‌نماید .^{۳۳}

۱. دهقان، اکبر، هزار و یک نکته از قرآن/ ۱۵۴، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، قم: ۱۳۷۹، به نقل از تفسیر صافی، ۳/ ۳۴۷ .

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران در قرآن)/ ۳۶۰-۳۶۲، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹ .

۳. حجازی، سید عبدالرضا، اصول عقاید اسلامی/ ۴۸۴-۴۸۷، چاپ صلح امروز، چاپ اول، ۱۳۵۸ .

۴. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم/ ۳۶۵ .

۵. سبحانی، جعفر، اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم(ع)/ ۸۸، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی، چاپ اول، ۱۳۷۲ .

۶. اصول عقاید اسلامی/ ۵۰۴ .

۷. ارشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی / ۷۱، نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۸. امینی نجفی، احمد، شرح جامع تجرید الاعتقاد، ۳۳۳/۶، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۹. همان/ ۳۰۵.
۱۰. همان/ ۳۷۸.
۱۲. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری/ ۱۰۹، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۶۸.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۱۴۲/۲۵ - ۱۴۴، دارالکتب الاسلامی، چاپ سوم، بی تا.
۱۳. برای اطلاع بیشتر به امینی، ترجمه الغدیر، ترجمه محمد شریف رازی، ۱۱/۳۰۹ و ۱۲/۸۷ - ۹۰، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ اول، بی تا.
۱۴. حسینی تهرانی، سید هاشم، عقاید الانسان، ۳/۳۴۹، چاپ و نشر علامه طباطبائی، بی تا.
۱۵. امامت و رهبری، ۸۴/ و ۸۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶.
۱۶. همان/ ۹۵.
۱۷. همان/ ۹۷.
۱۸. اصول عقاید اسلامی و نگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم (ع)/ ۸۹.
۱۹. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ۵۸/۱۸، ح ۲۶، موسسه آل البيت (ع)، لایه التراث، بی تا.
۲۰. بحار الانوار، ۱۸/۲۶ - ۶۶.
۲۱. وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۱۱۲ از ابواب لباس مصلی، حدیث ۱.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، ۱۴۹/۲، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دارالصعب، دارالتعارف، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۱.
۲۳. حویزی، علی بن جمعه العروس، تفسیر نورالثقلین، ۷۳/۳، موسسه مطبوعات اسماعیلیون، ایران قم، چاپ ۴، ۱۳۷۳.
۲۴. بخاری، ابو عبدالله، صحیح بخاری، ۱۴۹/۲، تحقیق مصطفی دیب البغا، دمشق، بیروت، دارابن کثیر.
۲۵. مطهری، مرتضی، نبوت، ۲۴/، قم، صدرا، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۲۶. اصول کافی، ۱/۲۰۳. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۷. مطهری، مرتضی، ختم نبوت/ ۳۲، تهران، انتشارات صدرا - چاپ چهاردهم، ۱۳۸۰.
۲۸. برگرفته از نامه آقای سوزنجی به دکتر سروش.
۲۹. آینه اندیشه، شماره دوم، دیماه ۱۳۸۲، معاونت پژوهش دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم/ ۹۱.
۳۰. لاهوری، اقبال، بازسازی اندیشه دینی، ترجمه محمد بقایی/ ۱۴۴، نشر ماکان، چاپ اول.
۳۱. شریعتی، علی، مجموعه آثار، ۶۳/۳، انتشارات الهام، چاپ اول، ش، بی تا.
۳۲. باهنر، محمد جواد، سیری در عقاید و اخلاق اسلامی/ ۱۱۴ - ۱۱۶، دفتر تدوین و نشر آثار شهید باهنر، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۳۳. اصول کافی، ۱/۲۰۰.